

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تعريف مثلي و قيمی

بعد از اینکه ملاحظه فرمودید که ادله‌ی مشهور بر اینکه «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة» ناتمام است، باید بحث کنیم که تعریف مثلي و قيمی چیست؟ اجمالاً مرحوم شيخ اعظم انصاري (اعلي الله مقامه الشریف)، ابتدا تعریف مشهور را برای مثلي و قيمی ذکر کردند و بعد بر این تعریف مشهور چند اشکال وارد کردند و سپس به تعاریف دیگر اشاره می‌کنند که حالا ما اینها را خواهیم گفت. اما می‌خواهم توجه بفرمایید که شيخ انصاري اینجا از نظر روش اجتهادي چگونه عمل کردند. ایشان بعد از اینکه به تعریف مشهور اشکال می‌کند و می‌فرماید تعاریف دیگر هم یا اعم از تعریف مشهور است و یا اخص از تعریف مشهور است می‌فرمایند کلمه‌ی مثل و مثلي و قيمت و قيمی نه عنوان حقیقت متشرعه دارد و نه حقیقت شرعیه دارد، بلکه فقط در معقد اجماع واقع شده است. در اینجا نه معنای شرعی وجود دارد که بگوئیم معنای شرعی مثل یا مثلي، قيمت یا قيمی چیست؟ نه عنوان معنای لغوی‌اش در اینجا مراد است، می‌فرماید این عنوان فقط در معقد اجماع واقع شده و اجماع قائم شده بر اینکه «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة» آن وقت می‌فرمایند حالا که در معقد اجماع واقع شده در مواردی اجماع داریم بر اینکه مثلي است، فرض کنید مثل حبوبات، گندم، شعیر. مواردی هم اجماع داریم بر اینکه قيمی است و موارد زیادی هم می‌فرمایند مورد اختلاف است که آیا مثلي است یا قيمی؟ در این موارد اختلاف می‌فرمایند ما چاره‌ای نداریم جز اینکه برویم سراغ اصل، ببینیم اصل عملی در این موارد آیا اقتضاء می‌کند بگوئیم مالک مخیر بین المثل و القيمة است یا ضامن؟ ببینیم اصل عملی چه اقتضایی در اینجا دارد. آنچه که مدّ نظر ماست این است که ببینیم شيخ در اینجا چکار کرده و چه هنری را به کار برده است؟

شاید قبل از شيخ در این مسئله از نظر اجتهادي کسی اینطور وارد نشده باشد که يك عنوانی مثلي و قيمی، مثل و قيمت است. این نه در آیه‌ای وارد شده و نه در روایتی وارد شده، نه حقیقت شرعیه است و نه حقیقت متشرعه، مسلم هم می‌دانیم که معنای لغوی این لفظ در اینجا مراد نیست که بیائیم بگوئیم از جهت لغوی ظهور در چه دارد؟ این عنوان در معقد اجماع واقع شده، اجماع قائم است بر اینکه «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة» حالا که این عنوان در معقد اجماع واقع شده شيخ می‌فرماید به همین اعتبار آن مواردی که اجماع بر مثلیت‌ش هست مشکلی نداریم، آن مواردی که اجماع بر قیمیت‌اش هست مشکلی نداریم، يك مواردی هست که کم نیست و زیاد هم هست، ما شك داریم که آیا در این موارد عنوان مثلي را دارد یا عنوان قيمی؟ باید در این موارد پناه به اصل ببریم، ببینیم اصل در اینجا چه اقتضایی را دارد؟ یعنی مرحوم شيخ راه را به نحوی طی کرده که غیر از پناه بردن به اصل راه دیگری در موارد مشکوک نداریم. در اینجا ابتدا به آن تعاریفی که شيخ بیان کردند را اشاره می‌کنیم و به بعضی از اشکالاتش هم يك اشاره اجمالی خواهیم داشت و خیلی هم نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم چون بسیاری - از جمله مرحوم محقق ایروانی - فرمودند که این تعاریف تماماً تعاریف لفظیه است و اینطور نیست که بین این تعاریف از نظر جوهر اختلاف باشد، اینها تماماً تعاریف لفظیه است و هر کدام‌شان يك مقصود واحدی را دارند دنبال می‌کنند [1]. شيخ

می‌فرماید مرحوم شیخ طوسی، ابن زهره، ابن ادریس، محقق، علامه و بلکه به مشهور نسبت داده شده، آن طوری که مرحوم شهید ثانی در کتاب مسالك بیان کرده، تعریفی که اینها برای مثلی کردند این است که «ما تساوت اجزاء من حيث القيمة» مثلی آن است که اجزایش از حيث قیمت مساوی باشد، دو تا عنوان در این تعریف وجود دارد: اول «تساوی الاجزاء»، دوم «من حيث القيمة».

در کلمات قبل از شیخ (فقهای گذشته) آمدند سر این کلمه‌ی اجزاء اختلاف کردند، احتمالاتی در این کلمه داده شده و طبق آن احتمالات دیدند این تعریف بر بسیاری از مثلیات صدق نمی‌کند و طبق بعضی از احتمالات این تعریف بر برخی از قیمیات هم صدق می‌کند. لذا شیخ می‌فرماید برای اینکه آن اشکالات و ایرادات واقع نشود باید بگوئیم مراد از اجزاء جزء در مقابل کل یا مرکب نیست بلکه مراد از اجزاء، افراد است. یعنی يك كيلو گندم که يك فردي است از حنطه، این يك كيلو گندم اجزایش از حيث قیمت مساوی است، یعنی فرض کنید این يك كيلو گندم با يك كيلو گندم دیگر، افرادی در قیمت با یکدیگر تساوی دارند، مراد از اجزاء در اینجا افراد است، یعنی آنچه این کلی برایش صدق می‌کند و مراد جزء در مقابل کل نیست که کل بر جزء و مرکب بر جزء، صدق نمی‌کند. و تساوی من حيث القيمة را می‌فرمایند «أي بالنسبة» یعنی اگر این يك كيلو گندم صد تومان ارزش دارد و شما نصف کردی، هر نصفش پنجاه تومان ارزش دارد، اگر چهار قسمت کردید هر قسمتش بیست و پنج تومان ارزش دارد، مراد از تساوی، تساوی بالنسبة است. این دو تا توضیحی است که مرحوم شیخ می‌دهد. منتهی بعد که این توضیحات را می‌دهند می‌فرمایند مشهور آمدند درهم و دینار را مثلی قرار دادند می‌گویند درهم مثلی است، در حالی که اگر يك درهم را بردارند نصف کنند این نصف يك درهم به اندازه‌ی نصف قیمت يك درهم ارزش ندارد! اگر با يك درهم بشود يك كيلو گوشت خرید، با نصف يك درهم نیم كيلو گوشت نمی‌دهند، چطور ما بیائیم در اینجا مسئله را اینطور مطرح کنیم؟ لذا شیخ می‌فرماید باید يك تصرف سومی هم در این تعریف بکنیم و بگوئیم مثلی «ما تساوت الاجزاء في القيمة لا بلحاظ الجنس» بلکه «بلحاظ النوع» یا «بلحاظ الصنف» بگوئیم درهم صحیح با درهم صحیح، درهم شکسته با درهم شکسته، بگوئیم اگر يك درهمی را شکستند، نصف این درهم چقدر ارزش دارد؟

درهم دیگر را هم که شکستند نصفش همان مقدار ارزش دارد، باید بیائیم تصرف کنیم و بگوئیم مراد من حيث الصنف است، یا من حيث النوع است. نگوئیم مراد من حيث الجنس است، اگر من حيث الجنس باشد این جنس درهم بر این درهم شکسته شده صدق می‌کند «هذا درهم» در حالی که تساوی من حيث القيمة بالنسبه ندارد و می‌فرماید مرحوم محقق اردبیلی هم همین اشکال بر تعریف مشهور وارد است را ملاحظه کرده و در کتاب «مجمع الفائدة و البرهان» [2] نسبت به این تعریف مشهور «ما تساوت اجزاء من حيث القيمة» گفته مراد از این تساوی چیست؟ اگر مراد تساوی من جميع الجهات است، «فالظاهر عدم صدقه علي شيء من المعروف» اگر بگوئیم مراد تساوی من جميع الجهات است، ایشان می‌گویند بر هیچ مثلی‌ای صدق نمی‌کند، می‌فرماید يك كيلو گندم از این قفیز گندم با يك كيلو گندم از قفیز دیگر قیمتش فرق دارد، يك كيلو گندم قم صد تومان است و يك كيلو گندم شمال ممکن است دویست تومان باشد [3]. پس مراد باید تساوی في الجملة باشد و می‌گویند تساوی في الجملة هم در قیمیات موجود است، مثلاً دو حیوان یا دو لباس تساوی بالجملة و اجمالی دارند، لذا خود مرحوم اردبیلی هم برای اینکه اشکال به مشهور وارد نشود گفته مراد من حيث الصنف است، وقتی من حيث الصنف شد یعنی يك كيلو گندم از این قفیز با يك كيلو گندم از همین قفیز و نه يك كيلو گندم شهر دیگر. عنوان مثلی را دارد اما يك كيلو گندم از قم با يك كيلو گندم از شمال عنوان مثلی را ندارد چون قیمت‌هایشان با هم فرق دارد اما در خود قم يك كيلو گندم با يك كيلو گندم از همین قفیز عنوان مثلی را دارد. یعنی شیخ انصاری، این هم انصاف شیخ است می‌خواهد بفرماید همین کاری که ما کردیم، قبل از ما این کار را مرحوم محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفائدة کرده که تعریف مشهور مواجه با این اشکال است و این اشکال را باید از همین راه حل کنیم.

اشکالات مرحوم شیخ انصاری به تعریف مشهور برای مثلی و قیمی

شیخ می‌فرماید با اینکه سه تا تصرّف در تعریف مشهور ایجاد کردیم و گفتیم مراد از اجزاء افراد است، و مراد از تساوی در قیمت تساوی بالنسبة است و مراد تساوی در نوع یا صنف است، (مسئله‌ی جنس را کنار گذاشتیم) اما با این حال چند اشکال بر مشهور وارد می‌شود. اشکال اول: این است که این تصرف برخلاف ظاهر کلام مشهور است، از مشهور سؤال کنیم که شما که می‌گوئید گندم مثلی است، جنس گندم را می‌گوئید یا نوع و صنفش را؟ می‌گویند جنسش را می‌گوئیم. می‌گوییم يك كيلو گندم با يك كيلو گندم آن طرف دنیا هم مثلی است در حالی که ما بالبداهه می‌دانیم تفاوت در قیمت دارد. مشهور وقتی می‌گویند گندم یا جو مثلی است مرادشان جنس است لذا می‌فرماید این تصرفی که ما کردیم تصرفی است برخلاف ظاهر و می‌فرماید ما قبول داریم در استعمالات عرف گاهی جنس را می‌گویند اما نوع و صنف اراده می‌کنند اما در باب تعاریف نمی‌شود بگوئیم در يك تعریفی جنس ذکر شده اما از آن نوع یا صنف اراده شده است. اشکال دوم: می‌فرمایند با این توجیهی که کردیم مراد از تعریف، نوع یا صنف است اما این تعریف باز هم مانع اغیار نیست. چرا که «إن ارید تساوی الاجزاء من صنف واحد من حیث القيمة تساویاً حقیقیّاً فقلماً یتفق ذلك في الصنف الواحد من النوع» می‌گوید اگر مراد از این تساوی، تساوی حقیقی باشد باز خیلی کم اتفاق می‌افتد در يك صنف واحد بگوئیم گندم قم، يك صنف خاصی از این گندم، گندمی که بگوئیم اول دروي آن باشد، نمی‌توانیم بگوئیم این يك كيلو با آن يك كيلو یکسان است، چرا؟

چون بالأخره در گندم‌ها در این يك كيلو ممکن است پوسته‌ی گندم زیاد باشد، گندم مرکب است از پوست و دانه‌اش، در این ممکن است پوسته‌ی بیشتری باشد و در آن کمتر باشد، يك گندمی هست که الباش بیشتر از قشر و اقشارش هست لذا ممکن است يك كيلو گندم را بگویند صد تومان و يك كيلو آن گندم را بگویند دویست تومان، گاهی اوقات در عرف می‌گویند پاك شده و پاك نشده مثلاً، پاك شده‌اش هم خودش مصادیق مختلف دارد، يك گندمی را کمتر پاك می‌کنند و يك گندمی را بیشتر پاك می‌کنند، این هم اگر تساوی در قیمت بخواهد مراد باشد - تساوی حقیقی مراد باشد - می‌فرماید قلماً یتفق. يك گندمی هست که از نظر رطوبت و عدم رطوبت با گندم دیگر فرق می‌کند که اینها برای افراد فرق می‌کند، اموری وجود دارد که مورد رغبت افراد در این اموال می‌شود پس تساوی حقیقی معنا ندارد. و اگر «و إن ارید تقارب أجزاء ذلك الصنف من حیث القيمة و إن لم تتساوه حقيقة تحقق ذلك في أكثر القيميات» اگر همین تعریف مشهور را که می‌گویند «تساوت اجزاء من حیث القيمة» را آوردیم در صنف، بگوئیم مراد از این تساوی در صنف تقارب در اجزاء و افراد هست از حیث قیمت، بگوئیم افرادش از حیث قیمت با یکدیگر نزدیک به هم هستند، می‌فرماید اکثر قیمیات همینطور است. مانند جاریه که با اینکه قیمی است اما يك جاریه از همان صنف جاریه، يك جاریه‌ای که قرب قیمت با او داشته باشد وجود دارد. پس اگر مراد از تساوی، تساوی حقیقی نباشد بلکه بگوئیم قرب در قیمت داشته باشد این در اکثر قیمیات وجود دارد، لذا بالأخره شیخ می‌فرماید تعریف مشهور دچار اشکال است، هر چه هم ما زحمت بکشیم و بیائیم توجیه کنیم، اجزاء را بگوئیم افراد، تساوی را هم بگوئیم بالنسبة، باز هم بیائیم در صنف، عمده‌ی اشکال هم همین اشکال است، چون مجموعاً مرحوم شیخ سه تا اشکال دارد و عمده‌اش همین اشکال است که بالأخره وقتی می‌گوید تساوی آیا مراد از آن تساوی حقیقی است؟

در بسیاری از مثلیات تساوی حقیقی نیست، اگر مراد تساوی فی الجمله است، در بسیاری از قیمیات این تساوی بالجمله وجود دارد، پس تعریف شما نه مانع اغیار است و نه جامع اطراف است، و انعکاس هم ندارد و تعریف درستی نیست. مرحوم شیخ تعریف مشهور را به طور کامل ردّ می‌کند و اینطور هم نیست که يك تعريف و راه حلي ارائه دهد و بعد می‌فرمایند دیگران يك تعاریفی کردند، بعضی‌هایشان اعم از این تعریف مشهور است و بعضی هم اخص از این تعریف مشهور است و هفت تعریف مطرح می‌کنند که در عبارات مکاسب وجود دارد و لازم نیست اینها را ذکر کنیم و فقط می‌خواهیم يك اشاره‌ی اجمالی کنیم و تحقیق در مسئله را بگوئیم، مثلاً مرحوم علامه در «تحریر» می‌گوید «ما تماثلت اجزاءه و تقاربت صفاته [4]» آنچه اجزاءش مثل هم است و صفاتش هم نزدیک به هم است و مرحوم علامه اصلاً بحث از تساوی قیمت را در این تعریف ذکر نکرده است. شهید در «دروس» می‌فرماید «المتساوي الاجزاء والمنفعة المتقارب الصفات [5]» مثلی آن است که اجزاء و منفعتش

مساوي باشد، این يك كيلو گندم از حيث اجزاء با آن يك كيلو اجزاء و منتفعاً يكي است و صفاتش هم با يكديگر نزديك به هم است، تقارب صفات دارد. ميرزاي قمي همين عبارت دروس را مي‌گويد مراد «المتساوي الاجزاء في القيمة و المنفعة [6]» است كه پيداست اين يك تفسيرى است كه برخلاف ظاهر كلام شهيد در دروس است، شهيد هم مثل مرحوم علامه در تحرير مي‌گويد در باب مثاليات صحبت از قيمت نكنيد، نگوئيم تساوي در قيمت آن هم بالنسبة، بلكه اصلاً قيمت را كنار بگذاريد. علامه مي‌گويد: مثلي آنست كه اجزاءش مساوي و صفاتش متقارن است.

شهيد هم شبيه همين را گفته و شهيد ثاني در مسالك، مرحوم سبزواري در كفاه تعريف شهيد در دروس را «أقرب التعريفات الي السلامة [7]» دانسته‌اند چون عرض كردم عمدتاً آن قيد «من حيث القيمة» در آن نيست. بعضي عامه هم گفته‌اند مثلي «ما قدر بالكيل أو الوزن [8]» آنچه قابل كيل و وزن است. بعضي‌هايشان اضافه کرده‌اند كه «جواز بيعه سلباً [9]» انسان به عنوان مثل سلم و مبيع در بيع سلم مي‌تواند قرارش بدهد. نكته اول: نكته‌ي دقيقى كه در اينجا وجود دارد اين كه مرحوم شيخ اعتراف دارد كه اينجا حقيقت شرعيه و متشرعه نيست، معنای لغوي مثلي و قيمى را هم نمي‌خواهيم بررسي كنيم، اين چون در معقد اجماع واقع شده راه را بر ما يك مقداري مي‌بندد و حالا كه در معقد اجماع است آنچه اجماع بر مثلي بودنش است و آنچه اجماع بر قيمى بودنش هست را كنار مي‌گذاريم و نسبت به آنچه مشكوك است بايد اصل اولي عملي جاري كرد. نكته دوم: نكته ديگر اين است كه اين عنوان يك عنوان عرفي است، آيا فقها مي‌خواهند بگويند ما در فقه يك اصطلاحى غير از عرف داريم براي مثلي و قيمى، و اين تعاريف ناظر به تعريف اصطلاحى فقهاست؟ احتمال دوم اين است كه فقها نمي‌خواهند يك اصطلاح خاص فقهي درست كنند بلكه مي‌خواهند همان مثلي و قيمى در نزد عرف را براي ما بيان كنند. نكته سوم: در موارد زيادي گفته مي‌شود كه شأن فقيه تعيين مصداق نيست و نبايد تعيين كند كه چه چيز مثلي و چه چيز قيمى است؟ در اين بحث متأسفانه فقيهان زياد به تعيين مصداق پرداخته‌اند، مثلاً فقيهي گفته عنب مثلي است و ديگري گفته قيمى است، يك فقيهي گفته ذبيب مثلي است و ديگري گفته قيمى است، يكي گفته آهن و مس و روي مثلي است و ديگري گفته قيمى است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. علي بن عبدالحسين النجفي الإيرواني، حاشية المكاسب، ج1، ص 97.

[2]. مجمع الفائدة والبرهان، ج10، صص 522 و 523.

[3]. «أنه ما تساوت اجزاءه من حيث القيمة و المراد بأجزاءه ما يصدق عليه اسم الحقيقة و المراد بتساويها من حيث القيمة تساويها بالنسبة بمعنى كون قيمة كل بعض بالنسبة الي قيمة البعض الآخر كنسبة نفس البعضين من حيث المقدار و لذا قيل في توضيحه: إن المقدار منه إذا كان يستوي قيمة فنصفه يستوي نصف تلك القيمة. ومن هن أرجح الشهيد الثاني كون المصوغ من النقدين قيمياً قال: إذ لو انفصلت نقصت قيمتها. قلت: وهذا لا يوجب أن لا يكون الدرهم الواحد مثلياً إذ لو انكسر نصفين نقص قيمة نصفه عن نصف قيمة المجموع إلا أن يقال: إن الدرهم مثلي بالنسبة إلي نوعه. وهو الصحيح ... ومن هنا يظهر أن كل نوع من أنواع الجنس الواحد بل كل صنف من أصناف نوع واحد مثلي بالنسبة الي أفراد ذلك النوع أو الصنف فلا يرد ما قيل من أنه إن أريد التساوي بالكلية فالظاهر عدم صدقه علي شئ من المعرف إذ ما من مثلي إلا و اجزاءه مختلفة في القيمة كالحنطة فإن قفيزاً من حنطة يساوي عشرة و من اخري يساوي عشرين وإن أريد التساوي في الجملة فهو في القيمى موجود كالثوب والأرض، انتهى» كتاب المكاسب، ج3، صص 211 - 209.

[4]. «وهو ما يتمثل اجزاءه و يتفاوت صفاته» تحرير الأحكام الشرعية علي مذهب الإمامية، ج2، ص 139.

[5]. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج3، ص 113.

[6]. مسالك الافهام، ج2، ص 208 و كفاية الأحكام، ص 257.

[7]. جامع الشتات، ج2 ، 300.

[8]. بداية المجتهد، ج2، ص 317، ابن قدامة، المغني، ج5، صص 239 و 240 والمحلي، ج6، ص 437.

[9]. ر.ك: مغني المحتاج، ج2، ص 281.